

جرقه ها، گام زنان در راهند

✦ در آغاز گشت و بازگشتی داریم از عهد
شباب، تا دوران کمال و بازیابی هویت. چگونه
گذشت و چه سان طی عمر و ایام کردید؟

● من متولد اهواز هستم. و تا ۲۲ سالگی در اهواز
بودم و پس آنگاه به تهران آمدم. در شهر ما کلاس خط
نبود. پایه ریز و زیربنای علاقه و هم آموزش خوشنویسی
من، که حتماً بایستی از ایشان یاد می‌کنم و ذکر خیری،
آقای ابن علی بابائی معلم کلاس اول دبستان بودند، که
از همه جهت واقعاً به ایشان مدیونم. و از بس که در آن
زمان برای کلاس اول زحمت کشیدند، فی الجمله
شاگردان شان خوب از کار درآمدیم. چند آنکه آموزش
کلاس دوم را هم ایشان به عهده گرفتند، و من توانستم ۲
سال اول دبستان را پیش ایشان درس بخوانم و خط
خوشی داشته باشم. ایشان ساعت‌ها وقت‌شان را صرف
می‌کردند تا ما در زیبانویسی و تمیزنویسی دقت کنیم.
هنوز دفترچه‌های آن موقع را که به ما نمره می‌دادند دارم
و یادشان بر لوح خاطره خوش نشسته است. در نگاه به

آنچه می‌خوانید متن گفتگوئی است با
امیر فلسفی خوشنویس و خطاط جوان. ذهن
کنکاشگر و پویا و جستجوگر فلسفی در طی
این گفت و شنود، همواره در پاسخ و پرسش‌ها،
از خود جرقه‌ها و نمود و نشانه‌های ظریفانه‌ای
به جا گذارد، که در کل یاریگر خطاط بود.
بی‌گمان فلسفی، در پهنه خط نستعلیق و خاصه
در زمینه مسائل نظری آن، صاحب اندیشه و
نظر است و چون خود به نگوئی بر بداعت و
بدهت آثار و اقوالش آگاه است، از این روی
خالی از هرگونه تعصب و پیشداوری به نظرات
و منزلت خاستگاههای فکریش وقوف دارد.

در هر حال «فصلنامه هنر»، ضمن سپاس
از فلسفی به خاطر اجابت دعوت این گفتگو،
امیدوار است که وی در عرصه زندگی و قلم،
همیشه موفق باشد.

تابلونویس ها می ایستادم و می نگریستم که کلمات را به چه شکل می نویسند و سپس به ذهن می سپردم. در واقع مشق نظری من همین کارها بود. سال ها بدون آنکه معلمی داشته باشم، از هر خط خوشی که می دیدم تقلید می کردم و آن را الگو قرار می دادم. و طبعاً مورد تشویق هم کلاسی ها و معلم ها قرار می گرفتم. و این باعث می شد که بیشتر کار کنم. منتها در کنارش به نقاشی هم علاقه داشتم. و این علاقه شاید به اندازه علاقه به خوشنویسی بود. اما در مورد هیچکدام معلم نداشتم، هر چند مدت کمی هم به کلاس نقاشی رفتم. طبق برنامه هایی که در مدارس و دبیرستان ها ترتیب می دادند، در مسابقات رشته خط شرکت می کردم، منتها همچنان بدون معلم خط. البته در سال های دبستان، آقای بابائی مرا زیر نظر داشتند، حتی گاهی در کلاس چهارم و پنجم که بودم، مرا به کلاس خود می خواستند و راهنمایی می کردند. تا سال های دبیرستان هم من نتوانستم نه کلاسی داشته باشم و نه معلمی. تابستان ها که بیکار بودم به کلاس های فرهنگ و هنر آن زمان می رفتم. در این کلاس ها، آموزش هرگونه هنری بود مگر هنر خوشنویسی، و من از معلم محروم بودم. سال ۵۵ من به نیت ثبت نام در کلاس زبان به تهران آمدم. منتها همیشه خط همراه من بود و من در جستجوی کتاب های خطی، قطعه خط و احیاناً کلاس خط بودم، و خط ذکر مدام من بود. در خیابان ناصرخسرو در پی یافتن چیزی می گشتم که به یک سری از خطوط و آگهی که به کتابهای استاد حسن میرخانی مرتبط می شد برخورددم. از کتابفروش پرس وجو کردم، نشانی دفتر کار استاد حسن را به من داد. ایشان آن موقع روبروی مسجد سپهسالار دفتر کاری داشتند. روزی به سال ۱۳۵۵ خدمتشان رسیدم و ایشان مرا به انجمن خوشنویسان راهنمایی کردند، و خوشبختانه بلافاصله در کلاس ایشان موفق به ثبت نام شدم. اما چون می بایست به شهر باز می گشتم، حدود ۳ ماه از ایشان تعلیم گرفتم و بناچار به اهواز باز گشتم. استاد سیدحسن



هر مشقی، تمام آن کلماتی که به نظرشان لازم بود، اصلاح می کردند. ناگفته نماند که خط ریز ایشان هم خیلی زیبا بود. یک تابلوی کوچک در کلاس به خط خودشان نصب کرده بودند، که همیشه در ذهن و پیش چشم هایم مجسم است. این تابلو را با قلم نی هم نتوشته بودند، و ظاهراً با خودکار تحریر شده بود، منتها به شکل خوشنویسی و با این مضمون که «راستگوسر فراز است». هم مطلبش و هم خطش همیشه پیش چشم هایم است و بر سریر ذهن، جاودانه به جا مانده است.

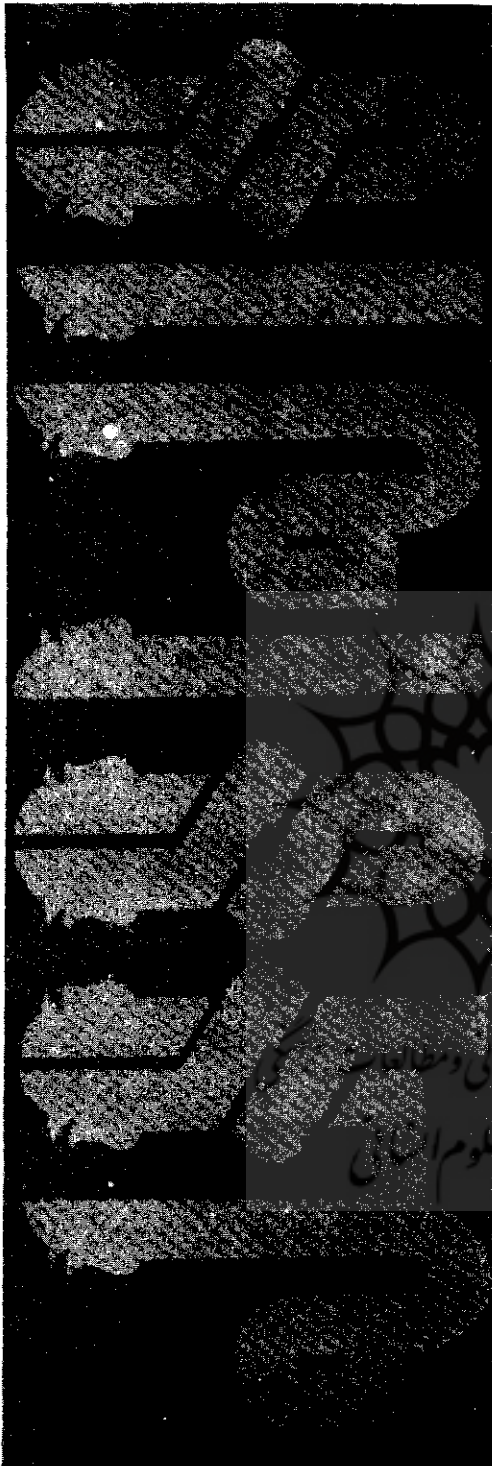
از همان سال های اول ریز را خوش می نوشتم و تقریباً از کلاس سوم و چهارم ابتدائی به بعد، مشخص شده بود که من خوش خطم. و من هم با تشویقی که هم از طرف شخص آقای بابائی و اولیاء مدرسه و هم از سوی خانواده ام می شد، به کار ادامه می دادم؛ و به جز ایشان معلم خط نداشتم. وقتی می خواستم خط درشت کار کنم، از روی دست تابلونویس ها نگاه می کردم. و گاهی سر راه مدرسه، ساعت ها پشت ویتترین

میرخانی به عنوان اولین استاد خط، تاثیر فوق العاده ای بر من داشتند. پس از آشنائی و تلمیذ نزد ایشان، دنیا و دید من بکلی تغییر کرد. چرا که سال ها بدون معلم می نوشتم و اولین معلم تخصصی خط من ایشان بودند که بی گمان از بزرگترین استادان و فحول معاصرند. و این از خوش شانسی من بود. پس از آن ارتباطم را با انجمن نگلستیم. البته سال ۵۶ خدمت سربازی پیش آمد و کار تعلیم من دچار وقفه شد. اما می کوشیدم همچنان ارتباط با انجمن، مستمر و مدام ادامه یابد. پس به شکل مکاتباتی با انجمن طی عمر و ایام کردم. آن زمان استاد حسن میرخانی بیمار بودند و نام مرا در کلاس استاد خروش نوشتند، این هم باز شانس دیگر من بود که از محضر ایشان نیز استفاده کنم. حدود یک سال، نزد استاد خروش به شکل مکاتباتی کار کردم، گاهی که فرصت می شد، حضوراً به خدمت ایشان می رسیدم. به دلیل اینکه هر چه می گذشت، هم علاقه من بیشتر می شد و هم میل و ولع یادگیری من اوج و موج می گرفت. چون احساس می کردم که این سال ها، واقعاً سال های از کف رفته بوده و اگر از همان موقع که شروع به خوشنویسی کردم، معلمی می داشتم، حتماً کم و کیف کارم بهتر و برتر می شد. خیلی افسوس می خوردم، که چرا این سال ها از کف رفت. و به همین دلیل سعی کردم غیر از ارتباط مکاتباتی، حضوری هم خدمت استاد خروش برسم. در همین سال ها دوره های انجمن را می گذراندم و از اواسط دوره ممتاز بود که خطوط استاد امیرخانی را می دیدم و نیز پوسترهایی که می نوشتند و قطعاتی که در مجله «هنر و مردم» از ایشان چاپ می شد. و فی الحال میل به خط ایشان در من پدیدار گشت. از سال ۵۸ بود که به دلیل همان اشتیاق به یادگیری، از خطوط ایشان هم مایه و پایه گرفتم. و با اینکه در آن زمان ایشان از تلمیذ و تلمذ به من - به احترام و دلیل اینکه معلم دیگری داشتم - اکراه می ورزیدند، اما من به اصرار از ایشان می خواستم که

خطوطی که از روی کار ایشان الگو برداشته بودم را اصلاح کنند. به هر حال، بعد از طی دوره ممتاز به سال ۱۳۵۹ بود که میلم به شیوه ایشان بیشتر شد و از ایشان خواستم که مرا بپذیرند. البته، کلاس رسمی نبود و شکل آزاد داشت. منتها ایشان هنرجومی پذیرفتند و به هر حال از سال ۵۹ مرتب پیش ایشان تعلیم گرفتم، تا به حال. کار آموزشی استادی امیرخانی، کار کامل کننده ای نسبت به اسلاف خود و نیز حتی بر همکارانشان بوده است. که این، هم به نحوه آموزش و هم به توانائی تعلیم ایشان برمی گردد. از نظر وقتی که برای هنرجو صرف می کنند و چیزی که واقعاً ارائه می دهند، ایشان واقعاً یگانه اند. این یگانگی چه از نظر آموزشی و چه از نظرگاه دیده و فهم خوشنویسی است. به رویم تاثیر استاد امیرخانی بر هنرجوها و به من تاثیری تعیین کننده بوده است.

✱ اشاره کردید که دوشادوش و تنگاتنگ با خط و خوشنویسی، به نقاشی هم می پرداختید. در این قلمرو چگونه گام زدید و آشتی خط و نقاشی از کدامین مقلد و مشرب سرچشمه گرفت؟

● در سال های دبیرستان، گاهی به نقاش بیشتر معروف بودم تا به خطاط. هر هفته نقاشی های مرا در دبیرستان برای دیدن دانش آموزان به دیوار می زدند. و کارهایم بیشتر با خود کار و مداد بود و در واقع سیاه قلم کار می کردم. چون معلم نداشتم نمی دانستم چه کنم. فقط میل به کار هنری در من باعث حدوث و وقوع یک رشته کار می شد. من در آن موقع فردی را می شناختم که معلم خط بود ولی نه معلم من. روزی از ایشان پرسیدم که من هم نقاشی می کنم و هم خط می نویسم. آیا این دو مغایرتی باهم ندارند؟ ایشان گفتند اگر می خواهی خط بنویسی، نقاشی نکن، برای خط ضرر دارد. من از آن زمان دیگر کمتر نقاشی کردم. پیش خود اندیشیدم، وقتم را بیشتر روی خط بگذارم و در واقع هم بیشتر علاقه من به خوشنویسی بود. منتها پس از آن هم،



گاه و بیگاه در قلمرو و آفاق نقاشی کارهایی می‌کردم. با اغتنام از فرصت باید بگویم در کارهای هنری، نقش نهفته خانم‌ها اغلب نادیده گرفته شده و در واقع این بیشتر مردها بوده‌اند که مطرح شده‌اند و از همت و حمیت خانم‌ها یا قدردانی نشده یا کم شده. در مورد خودم، علاوه بر اینکه خانم من، همکارم است و در خوشنویسی هم دستی و قلمی دارد، حتی در زمینه نقطه‌نظرهای خوشنویسی هم یاریگر من بوده است چون به هر حال دید غیر در کار مؤثر است و چه بهتر که صاحب این دید، خوشنویس هم باشد.

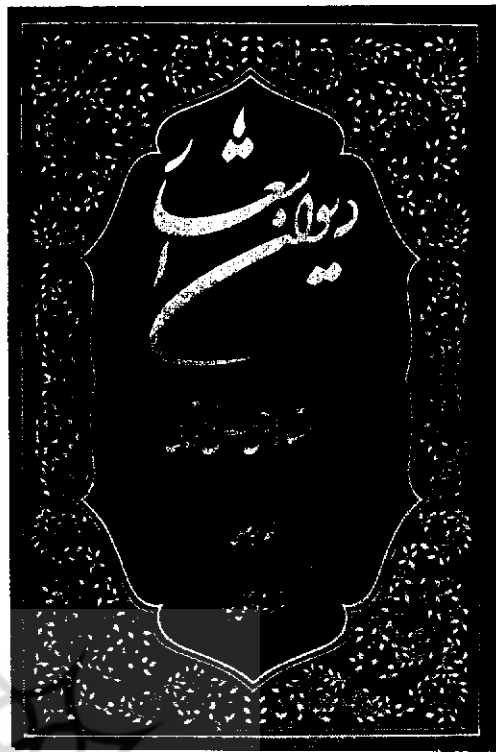
*** در برداشت با صحبت‌هایی که مطرح گردید. مراحل آموزش خط‌تان را عنوان کردید و به برخوردتان با استاد حسن میرخانی و استاد خروش و سرآخر با استاد امیرخانی، اشاراتی داشتید. انتخاب این اساتید از چه انگیزه‌هایی مایه و منشأ می‌گرفت؟ از شیوه استاد امیرخانی نام بردید. آیا این شیوه و ویژگی‌های خاصی داشت که شما را جذب کرد و به خویش خواند؟ چون قاعده بر این است که شما باید همچنان با استاد خروش، طی طریق می‌کردید، البته این بحث جدلی نیست و بیشتر به این سبب است که ببینیم زمینه خاصی در خط استاد امیرخانی دیدید یا نه؟ اینکه می‌گوئید شیوه، روشن کنید این شیوه چه بود؟**

● دو مطلب هست. این دو مطلب در اینکه من تا به اینجا برسم یعنی اینکه استادم را به میل و طبع خودم انتخاب کنم دخیل بودند. البته فکر می‌کنم در ابتدای امر، یک دلایل بی‌تجربگی من بود. من نمی‌دانستم که نایبست از دو استاد در یک زمان تعلیم گرفت. ولی الان من هنرجوها را از این کار منع می‌کنم و می‌گویم بهتر است که حداقل تا دوره ممتاز معلمان مشخص باشد و بعد از ممتاز می‌توانید راه و روش همان معلم یا همان شیوه را انتخاب کنید، یا هر طور که میلتان بود و طبعتان پسندید و اقتضاء کرد عمل کنید. یک دلایل

من خدمت استاد حسن بودم، مرحوم استاد حسین میرخانی هم در انجمن حاضر بودند و این دو بزرگوار در ۲ کلاس کنار هم تعلیم می دادند. یک جلسه هم استاد حسن مرا برای تشویق خدمت استاد حسین فرستادند و ایشان هم مرا تشویق کردند. منتها به جز برخی از چهره های مشخص و سرشناس، کس دیگری را نمی شناختم و از راه و رسمی که در انجمن متداول بود، مطلع نبودم. تغییر استاد هم از همین ناشی می شد، که من خود را مقید حس نمی کردم، چون اطلاع نداشتم. و به دنبال طبعم بودم، پسندم این نوع خط بود و پس آنگاه در پی استاد می رفتم. بعدها بود که اندیشیدم، آن زمان حتماً بایستی صبر می کردم یا ملاحظاتی را مطمح نظر می داشتم که الان هنرجوها را ملزم به رعایت آن ملاحظات می کنم.

✦ فلسفه شیوه در هنر خوشنویسی بار کلاسیک دارد. مثلاً وقتی از خط درویش یا خط میرسخن می گوئیم، بحث درباره شیوه های جداگانه است. شیوه ای که شما در کارهای استاد امیرخانی یا استاد خروش دیدید که متفاوت هم بودند از چه مفاهیمی برخوردارند؟

● مفهوم سه کلمه برای من چندان روشن و روشنگرانه نیست. فکر می کنم جامعه هم در مورد این سه اصطلاح روشن نباشد، حتی جامعه خوشنویسی. و آن سه: شیوه، سبک، و مکتب اند. بایستی معانی و تعبیر این هر سه مشخص گردد، و هرکس بداند مکتب یعنی چه و همه هم قبول داشته باشند و بپذیرند که به این مفهوم مکتب می گویند، به دو دیگر سبک و به سه دیگر شیوه. یعنی بین ما هم اختلاف نظر هست. یکی به سبک می گوید شیوه. دیگری به شیوه می گوید سبک و خلاصه در تعبیر و معانی این کلمات اختلاف است. منتها شاید رایج ترینش شیوه باشد. یعنی همان حال و نوع خطی که اثر هرکس را مشخص می کند. البته شاید شیوه را به شیوه تعلیم هم بگویند. مثلاً اینکه استاد ما به



این بود. اما دلیل اصلی ترش غلیبان و جوشش میل و احساس و طبع من بود. هر خطی ویژگی هایی دارد و روحی و احساسی در آن نهفته است و تاثیر خاصی در افراد می گذارد. و چون سلیق و علایق و احساسات و برداشتها و دیدگاهها متفاوت اند، چشمی که می بیند متفاوت می بیند و طبعاً متفاوت هم می پسندد. البته این نباید حتماً دلیل برتری خطی بر خط دیگر باشد، فقط میل و سلیقه است که پسند می کند. گمان می کنم دلیل اصلیش همین پسند من بود، بدون اینکه به عواقبش بیندیشم یا اینکه احساس کنم ممکن است کار خطایی کرده باشم. میل من به این خط، حتی بدون اینکه استاد را بشناسم، چیزی برگرفته و مایه و راز حس و حال من بود و بس. من که تا سال ۵۵ اصلاً نام انجمن خوشنویسان را نشنیده بودم، بالطبع مدرسان و استادان انجمن را هم نمی شناختم و به جز استاد حسن میرخانی، من نام دیگری نشنیده بودم. البته آن زمان که

این شیوه تعلیم می‌دهد. بایست مشخص کرد. هنوز تعریف مشخصی در مورد این کلمات وجود ندارد. ما خوشنویس‌ها باید ملاک و معیار و محکی برای سنجش این کلمات داشته باشیم. اما از این سه، به گمان من عمده‌ترینش «مکتب» است، که اساساً کلاس به‌خصوصی است و نیز راه و روشی که می‌توان گفت ستون و پایه و بنایی و بنیانگذار یک نوع خط است که در عین حال، با خطوط دیگر هم مغایر نیست، اما کاملاً با آن‌ها متمایز است و دارای اصول مشخص. می‌توان گفت که مکتب، حتی یک «ایدئولوژی» مشخص دارد. می‌توان تدوینش کرد. در چهارچوب مکتب می‌توان تعلیم و آموزش حروف و کلمات، ترکیب و کارهایی را انجام داد که با اصول و امهات مکتب همخوان و هماهنگ باشد. شیوه را می‌توان به حال و هوا و آن دقایقی که در پیاده کردن خط وجود دارد تعبیر کرد. این برداشتی است که من دارم و اصراری هم ندارم که حتماً همین باشد. هیچ جدل و جدالی در این باب نیست و صرفاً تعریفی اعتباری است. می‌توان بدان اعتبار داد یا نداد، کلمه است. سبک هم، چیزی بین مکتب و شیوه است.

* اشاره شد به اینکه وقتی در سال ۵۵ با انجمن خوشنویسان آشنا می‌شوید، معلم نداشتید پس آنگاه آشنایی با انجمن و طبعاً برخورد با اساتید سبب می‌گردد که به هر حال شما این گرایش را بیابید.

اولین نکته‌ای که فی الحال به ذهن خطور می‌کند، این است که اساساً خط و خوشنویسی در فرهنگ ما، مکانتی سواي با سایر مقولات و هنرها دارد. چرا که زمینه‌ای آمیخته و عجین شده و رابطه‌ای تنگاتنگ با فرهنگ ما دارد. آن شیرینی و شگردهای در خط را ما باید به‌طور طبیعی ملاحظت و استادی و ظرافت کار هنرمند بدانیم. به اعتقاد ما وقتی حافظ غزل را به اوج می‌رساند، این بدان معنا نیست که دیگران غزل را دنبال نکنند. به عبارت دیگر

شیرینی کلام حافظ از لطف و ابداع و بداعت کلام دیگران، چیزی نمی‌کاهد. ولی به هر حال تفاوت را ایجاد می‌کند. این جا دو سؤال مطرح می‌گردد: یکی اینکه چرا شما در طی این مدت با آثار استادان و نام‌آوران آشنا نشدید؟ چرا با دستمایه‌های غنی و بلیغ که طبعاً حس و طبع شما را مملو و مالامال از دانش و بینش و زاد راه می‌کند، رویاروی نگشتید؟ جانمایه‌هایی بلند و پر بار چون درویش، میرعلی هروی و غلامرضا اصفهانی و دیگران. نمی‌توان گفت در اهواز کتابخانه‌ای یا کتابفروشی وجود نداشته که شما این خطوط را ببینید. این پذیرفتنی نیست. ما احساس می‌کنیم رابطه زندگی شما با خط و نیز، برخورد بین دوگانگی نقاشی با خط و سیری که در هر دوی این قلمروها داشته‌اید، مانع از مطالعه عمیق شما شد. آیا گمان نمی‌کنید یکی از دلایلی که به هر تقدیر بین تجربه و برخورد شما با انجمن خوشنویسان فاصله انداخت، عدم مطالعه و غور و تدقیق و تعمق در آثار و مآثر است؟

● دقیقاً. من عامل اصلی را در این برزخ، نداشتن آموزش می‌انگارم. و اینکه امکانات آموزشی در شهرستان‌ها بسیار ضعیف است. ما هنوز راه درست اندیشیدن را نمی‌دانیم. اصلاً راه درست اندیشیدن در جامعه ما هنوز جا نیفتاده. و از این روی این امر بی‌سببی نیست. اینکه از چند سال یا چند قرن پیش این اتفاق افتاده تا بدین جا رسیده، بحث دیگری است. اما این دردی است که گریبانگیر همه است. آموزش، فاقد پشتوانه فرهنگ اسلامی در پانصد سال اول تاریخ اسلام است، که هنوز از درخشانترین دوره‌های تمدن بشری است. من فکر می‌کنم از آن دوره هیچ در دست نداریم. چرا؟ چون آن پانصد سال واقعاً اعجاز بوده. اما ما بعد از ۱۵۰۰ سال — به هر دلیل اجتماعی و سیاسی — از جامعه بشری عقب ماندیم. این رکود و واپسگرایی و سیر به قهقرا می‌تواند شامل همه دنیای سوم باشد. به همین

دلیل هر چه از پایتخت دورتر می شویم، امکانات کمتر و آموزش ضعیفتر می گردد. من دلیل عمده اش را همین می دانم که اصلاً به من آموزش ندادند و فقط تشویق کردند و خوش شان آمد. آن هم در حدی که می فهمیدند. جامعه ای که من در آن زاد و رویداشتم، اصلاً راهی به من نشان نداد. حتی من فکر می کنم اغلب معلمان من یا آنها که به هر حال با من سروکار داشتند، یا نمی دانستند یا نیاموختند که این منابع برای آموزش کدام است و آیا اساساً در دسترس هست یا نه؟ من فقط آنچه را که در کتاب هنر دوره دبیرستان بود می خواندم و یا سایر مطالب و مقالات و مقولاتی که در دسترس داشتم. این دلیل عمده سال ها عقب ماندگی از دنیای خط است. من سال ها تنها بر اساس ذوق و قریحه و طبعم کاری بوجود می آوردم؛ آن هم در سطح بسیار نازل و سافل.

*** از یاد نبریم که خط و خوشنویسی در ۵۰ سال گذشته در محاق فراموشی بود و هنوز این همه جامع و فراگیر نشده بود. ویس از انقلاب اسلامی رونق گذشته های دور و دیر را بازیافت و تجدید عهد و میثاق کرد. اساتیدی که شما در محضرشان به تلقذ مشغول بودید، درباره ارتباط نقاشی با عالم و ماسوای خوشنویسی چگونه می اندیشیدند؟**

● من وقتی با انجمن آشنا شدم، بکل از نقاشی دور شده بودم. من حدوداً سیزده چهارده ساله بودم که نقاشی را رها کردم. با انجمن که آشنا شدم، دریافتم که کار خیلی بزرگ است و من خیلی عقبم. خیلی چیزها بود که بایستی می آموختم و هر چه گذشت این حس بیشتر شد و زیادت و تکاثر یافت. امروز، احساس ندانستن و اینکه بایست چیزهایی را که لازم است کسب کنم و توانایی هایم را تکوّن و تکامل ببخشم، بر سرتاسر وجود سایه ای شگرف و سنگین انداخته. الان، احساس نیازم، بسیار بیشتر از پار و پیرار است. از این روی این دیدگاه وقت مرا بکلی گرفت و اجازه نداد به کار دیگری

بپردازم. حتی من چون به تذهیب علاقه داشتم، چند صباحی در این رشته کار کردم ولی دیدم به رغم میل و استعداد نمی توانم به آن بپردازم. خط به من اجازه نمی داد. بزرگی کار، مرا از نقاشی منع کرد.

*** در سیر و چرخش و گردش کارنامه و نمودار هستن و زیستن تان به سال ۵۹ رسیدیم. سال اخذ درجه ممتاز از انجمن ویس آنگاه شروع گام های آغازین در فضای متبرک تعلیم و تلقذ...**

● من در خرداد سال ۱۳۵۹ ممتاز گرفتم و در دی ماه همین سال در انجمن که معلم می خواستند، امتحانی گرفتند و مرا به همراه همکار خوبم آقای عربشاهی به عنوان معلم انتخاب کردند. از سال ۵۹ تا کنون در انجمن درس می دهم. کاری غیر از خوشنویسی ندارم. دوسه سالی در مرکز آمار وزارت آموزش و پرورش کار کردم، البته به عنوان خوشنویس. اما اصلاً سیستم اداری با روحیه ام سازگار نبود و الان تنها کار خوشنویسی را به طور آزاد انجام می دهم. بیشتر کار من آموزش است و مزید بر آن انجام سفارشات و اغلب کتابت. من کار کتابت را به طور جدی از سال ۶۳ شروع کردم. البته از همان ابتدا، به کار کتابت علاقه داشتم و نزد خودم می نوشتم، بدون اینکه آنها در حد چاپ شدن باشند. فقط خوش داشتم که بنویسم. هر مطلب خوبی را که بلند بود دوست می داشتم خوشنویسی کنم، تا زیباتر جلوه گری کند، و اثر بخشد. سال ۶۳، کار کتابت اشعار «باباطاهر» را به من دادند، که چند ماه پس از این تاریخ هم چاپ شد. حالا بگذریم از کم و کیفش. البته در کتابت این دیوان، مسئله ای پیش آمد که من به وقتش در انجمن خوشنویسان هم مطرح کردم: ناشر این کتاب، از جمله آن گروه از ناشران بود که صرفاً به خاطر نفع و مصلحت مادی سفارش می دهند و کتاب چاپ می کنند و نه در قلمرو یک کار فرهنگی. قرار و مدار گذاشتیم که کتاب از نظر کاغذ و ادات و ادوات تصویری نفیس و شکیل

باشد. در این کتاب، دوستم آقای «لاله دشتی» کار تذهیب و مینیاتور را انجام دادند. (همین جا به عنوان بین‌الائنین بگویم که ایشان از نظر من ذوق و حال خوبی برای خط و تذهیب مناسب خط دارند.) من به دلیل بی‌تجربگی و به نسیان سپردن این نکته که باید مرتب پیگیر بود و فیلم و زینک کتاب را دید، دلمشغول انجام و فرجام کار کتاب نشدم تا اینکه گفتند کار حاضر است. قبل از انجام کار ناشر می‌گفت که بنویسیم به خط استاد فلسفی. گفتم من هنوز شاگرد هم نیستم. اگر اینگونه بنویسیم، به جز اینکه خود را حقیر کنم، کار دیگری نکرده‌ایم. نه رسماً و نه عقلاً به هیچ شکلی کار من به عنوان یک معلم با کار یک استاد فاصله دارد و بسیار دور است. اصلاً نباید اینگونه باشد. بهر حال روی جلد مشخص و نوشته شد و ناشر هم پذیرفت. منتها وقتی کار چاپ شد، ایشان بدون اجازه من و برخلاف قرار و مدارمان روی جلد کتاب را به خط نامناسبی نوشته بودند: «دیوان باباطاهر به خط استاد فلسفی». هم در عطف و هم در روی جلد کتاب. آن موقع من چه حالی داشتم خدا می‌داند. واقعاً حس می‌کردم که این کار حیثیت مرا از بین برده است. به هر حال به توصیه استاد امیرخانی من از نظر قانونی کاری (بر علیه ناشر) نکردم، منتها بلافاصله در انجمن مطرح کردم، به شورای عالی هم نامه‌ای نوشتم که قضیه از چه قرار بوده است. و من از ناشر شاکمی هستم. در جلسه معلمان توضیح دادم که چه و چها شده و من از این بابت ناراحتم. برای توزیع کتاب آن مقدار را که سهم خودم بود با «تیسر» پاک کردم، چون طلاکوب کرده بودند، منتها آن مجلداتی که سهم ناشر بود پاک نشد و به دست مردم افتاد. به هر حال اولین تجربه من این صیغه تلخ را داشت. بعد از آن، دیوان اشعار استاد حسن حسن‌زاده آملی - از مدرسان حوزه علمیه قم - را کتابت کردم که از سوی مرکز نشر فرهنگی رجاء در سال ۶۵ منتشر شد که چیزی حدود ۴۰۰ صفحه است. تقریباً همزمان با آن گلستان را

سفارش دادند که با دوستان آقای «لاله دشتی» کار کردیم. این کار از لحاظ نوع و سنخ، کار خوبی بود، البته نه از نظر خط. می‌گویم «نوع» کار چون کوشیدیم کار کتاب به سبک و سیاق قدیم باشد. کاغذ را به نحوی برگزیدیم که شبیه کاغذهای قدیمی باشد. تمام صفحات حاشیه و طلاکوب شد و هر صفحه نیز، شمشه‌ای متفاوت داشت. از این بابت کار خوبی بود، منتها تا الان این کار چاپ نشده. ناشر گلستان - دکتر مروستی - سال بعد کتابت دیوان حافظ را سفارش دادند که آنهم تاکنون چاپ نشده. خوشنویسی دیوان حافظ به سال ۶۵ تمام شد. زمستان گذشته خوشنویسی دیوان اقبال از طرف انجمن بمن محول شد. البته مقدمات سفارش این کتاب، مسائلی داشت که انجامش به درازا کشید و نتیجه‌اش این شد که گفتند، ما سه ماهه این کتاب را می‌خواهیم. به هر حال به خاطر اینکه اینجا هم انجمن مطرح بود و هم وزارت ارشاد به پاکستان قول داده بود که تهیه کننده کتاب اقبال در پاکستان باشد، من ناگزیر شدم که همه همت و تلاشم را در این زمان مصروف کتابت دیوان اقبال کنم. ۷۲۰ صفحه را در طی ۱۰۰ روز کتابت کردم.

✳ شما حتماً در ادب فارسی، غور و مطالعه بسیار داشته‌اید؛ نمونه‌هایی که تاکنون از آثارتان دیده‌ایم بیانگر شناخت و آگاهی شما به پهنه ادب بوده است. ارتباط خوشنویسی با دریای ناپیدا کرانه ادب فارسی تا کدامین اقالیم و اسالیب است؟ و چگونه باید خوشنویس مایه‌وری ادبی داشته باشد؟

● البته من این نکته را ابتدائاً باید بگویم که بخش بزرگی از آرزوی من که هنوز تحقق نیافته، تحصیل و آموزش ادب فارسی و علوم انسانی بوده است، البته نه به شکل کلاسیک و مدرسه‌ای. سال‌هاست که این آرزو با من بوده؛ از آن زمان که خود را شناختم. و متأسفانه هنوز نتوانسته‌ام به این آرزو برسم. در این زمینه، خود را سخت کم‌مایه و ناآزموده احساس می‌کنم. اما به دلیل

این که این آرزو را دارم، خود را موظف می‌دانم تا جائی که از عهده برمی‌آید و امکانات زندگی و روزمرگی اجازه می‌دهد مطالعه کنم، و حداقل انتخاب کارهای هنریم — اگر اساساً بتوان آنرا کار هنری نام نهاد — از میان بهترین متون ادبی باشد. و نیز از بین آنها که با طرز فکر من هماهنگ و سازگارند. اینکه گفتم «ابتدائاً» به این دلیل بود که بگویم خط همه زندگی من نیست. در واقع خط برای من یک وسیله است، که آن میل به زیبایی‌شناسی و زیبایی‌آفرینی و خلاقیت را در من ارضاء می‌کند. اصلاً همه چیز وسیله‌ای است برای «شدن» آدمی و بخشی از «شدن»، وظیفه اجتماعی آدمی را هم در جامعه انجام می‌دهد؛ به همانگونه که آدمی از لحاظ روحی، فکری و عمل اجتماعی تکامل می‌یابد. در واقع آن دو کلمه ایمان و عمل صالح، شامل همه چیز می‌شود. ایمان شامل فکر و روح است و عمل صالح هم شامل تمام هستی. حتی فکر کردن هم نوعی عمل است و هر کاری که آدمی ملزم و متعهد به انجام آن است باید صالح باشد. و همه شقوق و شعب اعم از هنر و ادب، و وسیله‌ای است برای خودسازی انسان و جامعه. هنرمند وظیفه دارد که جامعه‌اش را تا جائی که می‌فهمد راهنما باشد و در تلطیف روح و تقویت فکر و بیداری ذهن و وجدان اجتماعش سعی و جهد بلیغ کند. هنرمند حتی اگر کاری برای دل خود می‌کند، باید از این طرز فکر نشأت بگیرد. جملگی این نکات و ظرایف، می‌تواند به وسیله یک نقاد و قادی تجزیه و تحلیل شود. و به گمان من هر که بیشتر می‌فهمد و هر که بیشتر کار می‌کند، رسالت و تعهد بزرگتری برگزیده او سنگینی می‌کند.

*** گویا به ایهام در شعر علاقه خاصی دارید.**
شعرهای گزینۀ و انتخابی آثار تان جنبه‌های کنایی و مجازی دلپذیری دارند، که بر جلوه‌گریها و چشم انداز خطوط، دوچندان می‌افزایند.
• زمان در هر برهه و برشی از تاریخ هستی،

یک گونه حرف زدن و اندیشیدن و حتی عمل را می‌طلبید. اساساً در هر زمان، گاهی لازم است که هنرمند سخنی را صریح و مستقیم و بی‌پرده بگوید؛ و گاهی نه، به کنایه و استعاره. اما انگار اغلب شعرا و ادبای ما، هر چه دقیق‌تر و عمیق‌تر و پربارتر بوده‌اند، با ایهام و کنایه بیشتری سخن ستجی کرده و سرعشق گفته‌اند. شاید ناخواسته طبع و میل من به این سمت و سو بوده است.

*** به نظر می‌آید که حالا در پی چند سال فرصت پس از فترت، با چهره‌های گذشته و اساتید خط این دیار، آشنا شده باشید. دست کم از طریق موزه‌ها و کتاب‌ها. آیا در حال حاضر عنایتی به خطوط استادان گذشته دارید یا نه؟ این یک سؤال. و دودیدگر اینکه در مقایسه با تحولات درخشش و قدمت پر خدمت خط و خوشنویسی در گذشته، آیا خوشنویسی معاصر ایران جهش‌های خاصی داشته است یا اینکه در رکود و ایستائی به سر می‌برد؟**

• هر چه من بیشتر با ساحت و حیطة خط آشنا می‌شدم، به عظمت این کار و وظیفه خوشنویس در قبال عهدی که با خود و جامعه بسته است، بیشتری می‌بردم. خوشنویس جوان باید مقدمات کار را گام به گام طی کند و این حقیقتی است که من آن را از عمق جان، درک و حس کرده‌ام. البته شناخت نسبی و اندک و ناچیزی به شرح تذکره‌ها و کنکاش و کاوش در متن‌ها دارم، البته نه آنگونه که لازم است. اما به گونه‌ای مشخص و برنامه‌ریزی شده، این کار را به زمانی وا گذاشته‌ام که قدرت شناخت و توانائی و فهم خط و روش کارهای گذشتگان را پیدا کرده باشم؛ چرا که هر چه شناخت و توانائی افزونتر، برداشت و دید هم به همان میزان قوی‌تر و موثرتر خواهد بود. من حس کردم که هنوز مسائل و نکات بسیاری در همین خطی که من باید از استادام بگیرم وجود دارد، که از لحاظ دید و شناخت و

رماندگار است که تو دل می آید	مرا در هر حال من می آید
سختی درم از استوارم خوارت	کجاست من شود مثل من آید
تعلل کن که سنگین بیای در کوی	شود مثل منی قابل من آید
زمن زنا نایدی هم که آتش زنی	شود و آتش کابل من آید
بوده باشم قوی شود مثل من	هم چون درون از مثل من آید
بای عشق بار آورده با خود رو	ازین مثل این مثل من آید
که باید تا خود گشتی و در موج دریا	کند جانان نائل من آید
بر این من ز شپسین بی کام شد	سزینکند عشق نازل من آید
هر کاه بی آل آگاهی چه پند آید	کند از عمر حیا پس من آید
حضورش قوت سبحان قطره از نور آن	شد همچو بان من نازل من آید
شراب عشق اینک که بر طریقت من	کند ز روی بر مثل من آید

توانائی انجام، باید پیشتر بروم تا بهتر بتوانم آثار گذشتگان و نخبگان و سرآمدان خط و خوشنویسی را در طی تاریخ، ببینم و برداشت و تجزیه و تحلیل کنم. به این دلیل است که عمداً فرصت افزونتری برای مطالعه و غور عمیق در آثار گذشتگان نگذارده‌ام.

اما در مورد سؤال دوم. ببینید! تحولات اجتماعی — تا آنجا که من می‌فهمم — نیاز به زمان‌های طولانی دارد؛ یعنی یک تحول اجتماعی ممکن است حتی ۳۰۰ سال طول بکشد، تا جا بیفتد. ما نگاه می‌کنیم که خط کوفی ۵ قرن سلطه و سیطره‌اش پرپهنه خط مقتدرانه پائید و پس از آن ۴ قرن گذشت تا خط نستعلیق پدید آمد. و حدود ۲ قرن گذشت تا خط نستعلیق، شد میرعماد. ۲ قرن طول کشید تا کسی چون میرعماد ظهور کرد که تفاوتش با رقیبش تفاوت زمین تا آسمان نبود. اما یک قهرمان که با نیم کیلو اختلاف مسابقه را به حریف وامی‌گذارد، در نام نفر اول محسوس است، مثلاً در وزنه برداری یا کشتی و غیره. اختلاف کسی که قهرمان می‌شود با نفر دوم خیلی زیاد نیست. ولی اوست که مطرح است. تفاوت میرعماد هم با اساتید قبلیش، تفاوت فاحش نبوده، اما برتر و کامل‌کننده آنها بوده است و این کار بسیار بزرگی است. میر، این توانائی و فهم را داشته که آثار اساتید قبل را مجموع کند و در عهد خویش، چیزی تمام‌کننده ارائه دهد، که الگو باشد. نفر دوم مطرح نیست. نفر اول است که مطرح است. چون مجموع همه امتیازها را کسب کرده. پس آنگاه می‌بینیم که ایام دمام و شتایزه سپری می‌گردد تا در دوره‌ای از قاجار، عصری درخشان و شکوفا پدیدار می‌شود. و در مجموع باز هم حدود یک‌قرن به درازا کشید تا اساتیدی چون میرزا غلامرضا کلهر و آخرین‌شان عمادالکتاب چهره کردند. از عمادالکتاب به بعد، به دلیل تحولات سریع اجتماعی جامعه و تمدن سرعت و به شدت متحول گشت. در این ۵۰ ساله اخیر، — تا قبل از انقلاب — خط و خوشنویسی دچار رکود نسبی بوده و از انقلاب به

این سواست که اقبال عمومی به این هنر روز به روز اوج و اعتلا گرفته است. این اقبال عمومی، شروعی است برای دوره جدید تحول خوشنویسی. به گمان من، ما تازه در آغاز راه هستیم. آری اول عشق است شتاب مکن. یعنی ممکن است ۵۰ سال دیگر، چیزی خود را به عنوان برهه و برشی از تاریخ هنر خوشنویسی نشان بدهد، تا آنجا که بتواند با عصر قاجار یا صفویه مطرح و مقایسه گردد. در هر حال «این هنوز از نتایج سحر است». نه اینکه ما الان نیاز احساس کنیم و بگوئیم پس کوآن جهش؟ کوآن تحول؟ همیشه سؤال می‌شود که جامعه متحول شده، تمدن اینگونه و چنین و چنان شده، پس خوشنویسی چه کرده است؟ چرا متحول نمی‌گردد؟ گویا جامعه عجله دارد و می‌خواهد که خوشنویسی به گونه‌ای دیگر در چشم بیننده و جوینده علاقمند بنشیند. در حالی که به نظر من اصلاً اینگونه نیست. تحول، بطئی و آرام رخ می‌دهد. تحولاتی که یک مرتبه روی می‌دهند، مقطعی اند، چون ریشه ندارند. همین نقاشی/خطی که بوجود آمده، از صدها سال پیش در عرصات خط و خوشنویسی وجود داشته. منتها به تدریج تکامل یافته تا حالیا بدین جا رسیده است. ای بسا صد سال دیگر، نقاشی/خط، رشته‌ای مستقل و مختص خود گردد. بر سر آن دعواست. یکی قبول دارد، دیگری قبول ندارد، بحث در آن است و در هر مصاحبه‌ای می‌پرسند آقا! نظر شما درباره نقاشی/خط چیست؟ بنابراین، این جهش و تحولی را که گروهی در پی‌اند و می‌پرسند، صورت می‌گیرد؛ منتها نتیجه‌اش را باید سال‌ها بعد دید و دریافت.

*** جامعه معاصر، انتظار دارد جرقه‌های این حرکت‌ها را ببیند و یا نشانه‌هایش را احساس کند. ببینید! خوشنویس معاصر ما با توجه به امکانات و فعالیت‌ها و تحولاتی که در هنرها پدیدار گشته، نمی‌تواند به جریان هنر معاصر بی‌تفاوت باشد. ما مسئله‌ای داریم و آن این است که آیا ضرورتاً شما به**

عنوان یک خوشنویس جوان معاصر با ما، احساس نمی‌کنید که ناچارید خود را از محدوده وساحت و مساحت قراردادها و قواعد بیرون بیاورید و حتی دست به ابداع و ابتکاری بزنید، گرچه این نوآوری و سنت‌گریزی در زمان شما باعث شماتت و ملامت و گلابیه فحول باشد. ولی سرآخر ردپا و یادگاری از خویش برجا نهاده‌اید. مثلاً در طی گفتگوهایی که ما در مورد خط و خوشنویسی داشته‌ایم، گروهی معتقدند که حتی حاضرند تا خط را به زبان گرافیک نزدیک کنند. برای اینکه این زبان به هر تقدیر همه‌فهم و کارآمد است و رواج بیشتری هم دارد. در نگرش به هر نمایشگاهی که آثار عرضه شده در قلمرو خوشنویسی را نمایش می‌دهد، احساس می‌کنیم تکرار مکررات است. و وقتی به عنوان یک غیر متخصص، خوب دقیق می‌شویم به این فریافت دست می‌یابیم که ما داریم درجا می‌زیم و راه تازه‌ای هم نرفته‌ایم. ما حتی در کتابت حرکت تازه‌ای نداشته‌ایم. شما به ما می‌گوئید انتظار بکشید. پس جرقه‌های این انفجار کدامست؟ کجاست تحول تازه؟ چرا ما نباید چهره‌های شاخصی همچون اسلاف خود داشته باشیم؟ ببینید! کلهر وقتی با چاپ سنگی روبرو می‌شود، چه هوشمندانه عمل می‌کند! یعنی حتی با انعطاف و نرمشی که در خط پدید می‌آورد، لاجرم خود را با چاپ سنگی هماهنگ می‌کند. او می‌بیند که چاپ دست و پای او را می‌بندد، مجبور است به نوعی خود را هماهنگ کند. خوشنویسی ما بالضرورة چونان گذشته‌ها نیست و حالیا به یک تقن تبدیل شده و اگر بخواهیم محترمانه‌تر به آن بنگریم، یک هنر خالص و جدا از ضرورت زمان ساخته است. در گذشته می‌بینیم که وقتی یک کاتب شروع به کار می‌کند، در واقع وظیفه انتقال و ثبت دانش را برعهده خود حس می‌کرده است. شما طی ۱۰۰ روز دیوان اقبال را

می‌نویسید، چاپ در طی ۵ روز این حرکت را میسر و میسر می‌سازد. ممکن است شما پیرسید که الان مسئله بین نقاشی و عکاسی پیش می‌آید و یک عکس را عکاس می‌تواند با فشار یک دکمه بوجود بیاورد، و یک تالار برلیان کمال الملک را در حال حاضر می‌توان بدون استاد و تنها با یک عکس پدید آورد. ولی ما می‌گوئیم که نقاشی می‌تواند زبان خود را حفظ کند. به دلیل اینکه عکس کار نقاشی را انجام نمی‌دهد. شما به عنوان خوشنویس با این تحول سریع چاپ روبرو هستید. شما ناچارید خود را به جریانات متحول تکنولوژی مسلح و مجهز کنید. خوشنویس‌های ما همچنان نستعلیق می‌نویسند و همچنان شکسته‌نویسی می‌کنند، آیا می‌خواهند بار امانت را بردوش کشند؟ این داستان دیگری است. ما به عنوان یک حرکت معاصر، تحول و تطور خاصی در خوشنویسی نمی‌بینیم. شاید اطلاعات ما ضعیف است، شاید قضاوت ما عجولانه است. ولی نه! ما آن ارتباط را نمی‌یابیم. ما سیاه‌مشق می‌بینیم، اما سیاه‌مشق‌ها مانند گذشته نیستند. شما جوان هستید و طبعاً امید بیشتر به شما است. شما در ابتدای راه هستید، پس شما به طرف نقاشی/خط بروید. می‌گوئید در کاشیکاری ما در گذشته به خصوص در زمان قاجار این حرکت را جسورانه‌تر می‌بینیم. گل و بوته در دل خط پیدا می‌شود و حرکت می‌کند، ولی گویا شما محافظه‌کارتر از گذشته‌ها می‌شوید. شما احساس می‌کنید کسی که نقاشی/خط کار می‌کند از جامعه خط منزوی شده است. و اصحاب متعصب و محافظه‌کار و سنت‌گرا نمی‌گذارند کسی خود را مطرح کند. شاید شما و دیگران حق دارید که بگوئید باید این حرمت و حریم را باس داشت. جایی حلقه این زنجیر قطع است. الان در خط هم گونه‌ای دوگانگی حس می‌شود. شما می‌گوئید ۸ سال کار شده، حال آنکه باید قرن‌ی بگذرد. به اعتقاد ما

جرقه‌های پیدائی و پیداری این قرنی هم که بایست بر خوشنویسی بگذرد، دریافتنی و دیدنی است. در یک نگاه گذرا به آثار شما در موزه هنرهای معاصر، مثل اینکه شما هم کار گذشتگان را عیناً ادامه داده‌اید و تنها قلمتان را تغییر داده‌اید.

● من نقطه‌نظراتی در این مورد دارم. و محور و پایه‌اش این است که به گمانم در این ۵۰ سال اخیر، آن آموزش زیبایی‌شناسی حداقل در مورد خوشنویسی رخ نداده است. اساساً آموزش نوین ما مانع شده که جامعه باسواد و یا به اعتباری کل جامعه ما با اصول زیبایی‌شناسی و خوشنویسی و اصلاً هدف این هنر آشنا گردد. به نظر من این نسل و نسل قبلی ما با این آموزش بیگانه بوده است. اگر ما بتوانیم از یک هنر برداشت درست داشته باشیم، به درستی هم از آن متوقع خواهیم بود؛ یعنی چیزی را از آن متوقع باشیم که بایست و لازم است. این محور حرف من است. اما در مورد آن تحولات، اگر دقیق نگاه و مقایسه شود، ما تحول داشته‌ایم. همین نقاشی/خط یک تحول انکارناپذیر است. درست است که مایه از قدیم دارد، اما از ۲۰ سال پیش به این سو، کاملاً با آنچه قدما کرده‌اند متمایز شده است. شما مجموع کارهایی که در این ۲۰ سال در رشته نقاشی/خط انجام شده را از نظر بگذرانید. می‌بینید هم از لحاظ شکل متفاوت شده و هم عرضه‌اش با وسایل و شیوه‌های مختلف است و در ابعاد وسیعتری هم ارائه می‌گردد. از نظر من کاری صورت گرفته، هر چند پله اول باشد. اما واقعاً کاری صورت گرفته، راهی باز شده و هیچکس نمی‌تواند این راه را سد کند.

حرفم این است که کسی باید نقاشی/خط کند که خط را آموخته و اندوخته باشد و توانائی انجامش را هم در خود ببیند و به فهمش هم دست یافته باشد؛ مثل پیکاسو که از توانائی انجام نقاشی معمول گذشت و به کویسیم رسید. حالا ممکن است بنده نفهمم که معنی این تابلوی پیکاسو چیست. اما می‌دانم که مایه‌ای دارد؛

یعنی نقاش از نخستین گام‌ها نیامده این نقاشی‌های درهم و برهم را تصویر کند؛ بی‌مایه نیست؛ مراتبی را طی کرده و پس آنگاه کارنو و خلاقه ارائه داده است. در مورد نقاشی/خط هم اگر مخالفتی است، بگمان من دلیلش آن است که مباد و مبادا هنرمند خط/نقاش خط را واقعاً نیاموخته و نفهمیده باشد و ناآگاهانه در زمینه و بستر خط، به این قلمرو چنگ انداخته باشد. من هیچ مخالفتی با نقاشی/خط ندارم، بلکه به نظر لازم هم هست، منتها راهش باید درست باشد. در جواب درخواست آن جرقه‌ها می‌گویم کاری که استاد امیرخانی کرده‌اند، بلاشک کاری یگانه و ممتاز است. و واقعاً تحول و تکاملی صورت گرفته؛ چه در زمینه کتاب چه در چلیپانویسی و بخصوص در قطعه‌نگاری. ایشان می‌گویند که من مطابق احساس و طبعم عمل می‌کنم. به هر حال کاری که ایشان انجام داده‌اند، در کار کلاسیک خط، حرکتی تازه است. ایشان قطعات خطی آفریده‌اند که در آثار گذشتگان به هیچوجه سابقه ندارد. همه چیز از گذشته است، اما در عین حال کار مبدعانه و جدیدی است.

*** یعنی باید آنها را با چشم مسلح و تخصصی**

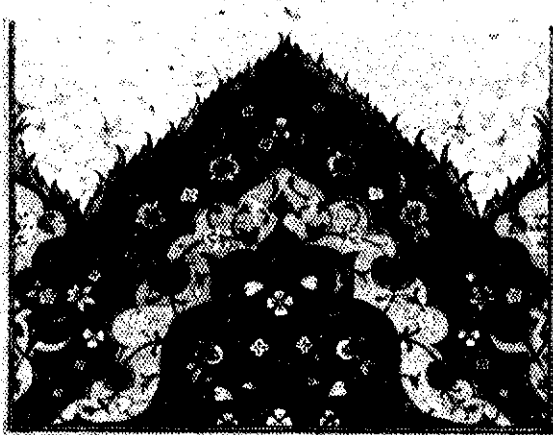
دید؟

● به نظر من بلی.

*** اینکه مخصوص و محدود به گروه اندک اهل**

فن می‌شود؟ پس جامعه در این میان چه نقشی دارد؟

● نه! ببینید. گفتم این ۵۰ سال مانع از این شد که شناخت پدیدار گردد. این شناخت، سخت و کاهنده نیست. کافی است که ما روی یک نسل کار کنیم و توانایی فهم و شناخت زیبایی را مشخصاً در خوشنویسی به آنان ارائه دهیم. در این صورت، دیگر برایش حتی تفکیک شیوه‌ها هم سخت نیست. این ۱۰ هزار هنرجویی که الان داریم، ۵ سال دیگر ممکن است به ۲۰ هزار تن بالغ گردد و ۱۰ سال دیگر شاید ۵۰ هزار تن گردد. الان در اغلب خانه‌ها، خوشنویسی در ابعاد



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

منت خدی را خروجهن که طاعتش بر حسب تبتت به سگله اندرش ز بیعت نبر کنی بفرود
ندجاست چون بی این فرج ذات پس در بر نفسی ذنبت بود دست در بر نعمت سگری آید
از دست و زبان که بر آید کز غنچه شکرش بدر آید
اعلموا ان الله یکتفون قلوبکم و ان الله سميع عليم
بند و همان به که تقصیر تویش خدر بدر کا و خندی او در
در نه سزاوار خدا و پیش کس نتواند که بحسبای او در
باران رحمت بی حسابش همه ارسپند و خوان منت بی در پیش همه جا کشند و بپوش

گسترده‌ای مطرح است. من گفتم این تحولات بتدریج صورت می‌گیرد. اگر امکانات باشد و کار واقعاً درست صورت گیرد، من به شما قول می‌دهم که در ۲۰ سال آینده شاید ۹۰ درصد آدم‌هایی که در این مملکت زندگی می‌کنند، با خوشنویسی روبرو شده باشند و شاید همه باسوادها، خط خوش را تشخیص دهند و حتی نستعلیق و شکسته و نسخ و ثلث و غیره را بشناسند. کافی است وزارت آموزش و پرورش با یک برنامه‌ریزی صحیح، اول معلمان هنر و بعد بتدریج تمام معلمان ابتدائی را به طی دوره‌هایی موافق برنامه انجمن ملزم کند تا هم توانائی اجرا پیدا کنند و هم نسبت به شکل کلمات و زیبایی آنها شناخت یابند. وقتی که دانش آموز از ابتدا با خوشنویسی رویاروی شد، چشمش با انواع خطوط آشنا می‌گردد. تاریخ گذشتگان را به او تعلیم می‌دهند و تفاوت بین خط خوب و بد را هم تشخیص می‌دهد؛ یعنی زمینه‌ای برای شناخت هنری برای همه پدید می‌آید. از این روی اگر در ۳۰ سال آینده راجع به خط بحث گردد، با شناخت بسیار گسترده‌تر و عمیق‌تری نسبت به الان خواهد بود. آرزوی من این است که خیرنگاری که با یک خوشنویس مصاحبه می‌کند، اصلاً نقاد خط باشد؛ یعنی اساساً خط را بشناسد و بتواند حتی در مورد نکات فنی با خوشنویس بحث کند. این میسر است و از عهده هنرجویان ما برمی‌آید. ما هنرجوهایی داریم که مسائلی برایشان مطرح است که حتی به فکر خود ما هم نمی‌رسد. چرا؟ برای اینکه اینان همواره و همیشه درباره خط «می‌اندیشند» و خط انیس جلیس آنهاست. با توجه به آموزش‌های دیگری که اینان می‌بینند، همه این سئوالات متفاوت و نامتعارف که پیشتر برای ما بوجود نیامده، برای ایشان بوجود می‌آید. من گاهی حس می‌کنم نمی‌توانم آنگونه که میل و آرزویم هست به هنرجوهایم آموزش دهم چرا؟ برای اینکه پشتوانه فرهنگی من چندان زیاد و به سزا و مستوفای نیست. من بایستی کار کنم، معلم تربیت کنم و

هنرجوی من، معلمی بهتر از من باشد و راه و روش تدریس را خوب بفهمد، تا بعدها بتواند هنرجوهایی تربیت کند که آنها بتوانند خط را نقد کنند. ما الان نقاد خط نداریم. کسی نیست که خط را نقد کند و ما دست کم از او بهره ببریم. درحالیکه در اغلب هنرها، به خصوص در غرب - هنرمند کارش را می‌کند و دلمشغول معانی و مفاهیم پنهان و نهفته در آثارش نیست و این نقاد است که وظیفه تحلیل و بررسی آثار را به عهده دارد؛ حتی ممکن است هنرمند نکته‌ای از کارش را ناخودآگاه انجام داده باشد، یک نقاد کاشف و واضح این ابعاد متنگر در کار را نشان می‌دهد. چرا در خط نقاد نداریم؟ البته شاید در هیچ رشته‌ای از هنرها در ایران نقاد نداشته باشیم. اما باید باشد. بنابراین اگر آن زیبایی شناختی را در خط بوجود بیاوریم، دیگر ما دچار این مسئله نخواهیم بود که مدام می‌پرسند کو؟ پس چه چیز تازه‌ای است؟ یا همه اش که تکرار مکررات است. من معتقدم آنچه ما از زیبایی خط درک می‌کنیم و هدفی که برای خوشنویسی داریم، نبایستی مختص به خودمان باشد. بایست این هنر تعمیم داده شود و آموزش‌ها گسترده شود تا دیگران هم از این احساسی که به ما دست می‌دهد، بهره‌مند شوند.

*** چرا این احساس را تعریف نمی‌کنید؟ چرا نمی‌گوئید هدف چیست؟ زمانی هست که در گذشته، خوشنویسی را به عنوان ناقل و راوی ثبت دانش تلقی می‌کنید. در زمان معاصر چاپ به هر ترتیب این نیاز را از بین برده. پس باید قال را رها کرده و حال را دریابیم؛ یعنی ببینیم که خوشنویسی می‌تواند چه پیامی را از نقطه نظر حال و احوال و درون و سر سويدای آدمی به او بدهد؟ سکوت است. مردم وقتی خط را می‌بینند، لذت آنی می‌برند و بعد که به کناری می‌آیند، این لذت دیگر اثرات و تبعات فرهنگی بعدی را تهی است. از شما سؤال می‌کنیم که وقتی شما کارتان را در محاصره تذهیب**

پاشا و حله

السلام
علیک

برده اند که معماری ما چه خلوتگاه و خلوتکده‌ای بود که هم از نظر روحی مردم زمانه را قانع می‌ساخت و هم از نظر سنتی و مذهبی به اینان آسایش می‌بخشید؟ چرا نمی‌گوئیم خط چیست؟ ما در خط که نمی‌توانیم تابع مکتب امپرسیونیسم شویم!

● ولی شما می‌خواهید، شما الان از خط چیزی را می‌طلبید که گرافیک به شما می‌دهد؛ یعنی تنوعی می‌خواهید که تمدن فعلی به جای روح و احساس و زیبایی عمیق درونی نشانده. و البته سعی می‌کند چیزی بدهد که جامعه امروز متوجه نشود که دارد چیزی از کف می‌رود. تازه تمدن طلبکار هم باشد که من اصلاً از این چیزهایی که هست هیچ لذتی نمی‌برم و هیچ تفتنی برای من ندارد؛ چرا که در زیبایی شناسی و نیاز روحی به زیبایی، اختلال ایجاد کرده است. ببینید! شاعر اساساً

قرار می‌دهید، در واقع با زمان معاصر قهر کرده‌اید. البته جای تذهیب محفوظ | آیا نمی‌دانید که می‌توانستید خط را در حرکت تزئین گرافیکی جدید به کار ببرید؟ کوآن رنگ‌های زنده و شاد معاصر که خط را بغل کند و به چشم جامعه نزدیک سازد؟ بهر تقدیر می‌بینم این صفحه با صفحه‌ای که ۲۰۰ سال پیش نوشته شده، حرکت مشابه و همسان و همگونی دارد. پس بیائید و به عنوان یک هنرمند بگوئید هدف از خوشنویسی چیست؟ می‌خواهیم میراث‌دار باشیم؟ سفال ما از زیاد رفته، فلزکاریمان به طاق نسبان کوفته شده، نقش قالیمان آرام آرام از صحنه زندگی و ذهن مان غایب شده، گچ بریمان نیست، معماری مان را از کف داده‌ایم، با بسیاری از چیزهای ضروری‌تر از خط بیگانه شده‌ایم. کوآن رابطه حجاب و مستوری معماریمان؟ چرا مردم از یاد

چرا شعر می‌گوید؟ چرا نقاش نقاشی می‌کند؟ یک خطیب چرا خطابه ایراد می‌کند؟ شعر می‌گوید برای آنکه آن حس و حالی را که در درونش می‌گذرد و می‌اندیشد که ارزشمندند به بهترین نحو به مخاطبان انتقال دهد. با توجه به زمینه فرهنگی که در تاریخ ما هست، خوشنویسی مختص جامعه ما شده؛ چرا که ما آن بار فرهنگی را داریم. چرا خط لاتین اینگونه نیست؟ این خط مختص روح لطیف و عارفانه شرق و به خصوص ایران است. غرب هماره از عرفان گریزان بوده است؛ آن‌ها به جسم پرداختند و ما به روح. ولی ما الان داریم از روح تهی می‌شویم. به جسم هم نمی‌رسیم. بین این دو سردرگم مانده‌ایم. هویت ملی، فرهنگی، مذهبی و عرفانی ما در این تهاجم و یورش بی‌امان فرهنگی غرب از کف ما رفت و چیزی به جای آن به ما عرضه نشد تا جایگزین آن گردد و واقعاً هم ارزشش را داشته باشد.

خوشنویسی، از آن عرفان و عمق روحی و زیبایی شناختی نشأت گرفته و به مراحل بالا و بالا رسیده. چرا ما اغلب چیزی از مثنوی متوجه نمی‌شویم؟ چرا؟ به این سبب که بایستی به درک آن معانی برسیم تا شعر مولوی را که می‌خوانیم، تا حدی درک کنیم که چه می‌گوید. از همین روی است آنهایی که بیشتر سواد دارند و می‌فهمند و علم بیشتری دارند، قرآن را می‌خوانند و چیزی درمی‌یابند که ما اساساً از آن بی‌خبریم. چرا طی ۱۵ قرن هزاران برداشت از قرآن شده است؟ و همیشه هم می‌تواند اینگونه برداشتها تازه باشند. چرا من نماز می‌خوانم و از نماز هیچ نمی‌فهمم؟ و کسی نماز می‌خواند و از شدت درد و فهم می‌افتد. مردم ما را با نیازهای روحی‌شان بیگانه کرده‌اند. این جسم، یک روح دارد. غذای این روح خیلی چیزهاست. از جمله دیدن زیبایی‌ها. چرا طبیعت این همه زیباست؟ چرا گل هست؟ چرا درخت زیباست؟ چرا هر فصلی، زیبایی خاص خود دارد؟ برای اینکه نیاز آدمی، دیدن و نگرش بر این زیبایی‌هاست. ولی هر چه برداشتت

عمیق‌تر باشد، روحش واسع‌تر تلطیف می‌گردد، فکرش بازتر و وسیع‌تر می‌شود. مگر ما هزاران بار کلام قرآن را تکرار نمی‌کنیم؟ مگر روزی پنج مرتبه نماز نمی‌خوانیم؟ مگر در عمر هزاران بار این کلمات را تکرار نمی‌کنیم؟ این تکرار دلالت بر بی‌محتوایی نیست، بلکه ما باید هر لحظه متحول باشیم تا این تفاسیر و برداشتها، مثمر‌تر و مفید به فایده تلقی گردند. این‌ها که من می‌گویم از روی تعصب نیست. من آن چیزهایی را هم که شما می‌گوئید، لازمه خط می‌دانم. در همین رشته خوشنویسی هم، بایستی کار گرافیک بشکل درست و بقاعده‌اش انجام گیرد. اما این چیزی که هست، تکراری و کسل‌کننده نیست. من کار کلاسیک می‌کنم، دیگری هم هست که کار نو و جدید انجام بدهد. مسلماً این تحولی که رخ داده، گام آغازین است.

* یک ضرورت، تحول و گذر زمان است که به اعتقاد ما هیچ نقش و عامل بازدارنده‌ای را نمی‌توان در آن جست و یافت؛ مثلاً کالسکه خیلی آرام‌تر و خوش‌نوتر از اتومبیل یک جاده را طی می‌کند. در جاده‌ای کوهستانی، یک کالسکه آرام آرام حرکت می‌کند و شما در آن راحت‌تر می‌توانید بیاندیشید تا مینی‌بوس که هر دقیقه در جاده ترمز می‌کند. ولی طبیعتاً شما امروز مینی‌بوس را انتخاب می‌کنید، چون می‌خواهید به کار و بارتان سریع‌تر برسید. این شتاب با آن مفهوم تکنولوژی یک غربی است. به هر حال در شرق هنوز آن روح و جسم‌ها از بین نرفته. این غرب است که ناگزیر می‌شود با تون رنگ را جلا دهد و خاموش و روشن کند. شاید شرقی در بیتی از شعرش، هزاران رنگ را از درون می‌بیند و آشکار می‌کند. ما در برزخی میان آشتی هنرهای سنتی، فضای بومی‌مان و ضرورت این مقابله و تعارض قرار گرفته‌ایم. چه بسا ما همچنان آرام آرام خوشنویسی کنیم و صنعت چاپ بیاید و همین خوشنویسی را هم ببلعد. شنیده‌ایم که می‌خواهند نستعلیق را



حروفچینی کنند. چرا رنگ را جذب خط نکنیم؟ بی تعصبی نشان دادن در این معرکه صحیح تر است. ما احساس می‌کنیم که به خصوص در خوشنویسی جسارت نوجویی و نوآوری بسیار کم بوده است. هنوز جماعتی که در قلمرو نقاشی/ خط کنکاش و کار می‌کنند، گروه به انزوا کشیده شده‌ای هستند. و به همین دلیل بازار اینان رونق بیشتری گرفته است. شما به عنوان یک هنرمند خوشنویس جوان، می‌توانید راحت‌تر و آسوده‌تر این آشتی را بدهید. الان خط رقیب سرسختی مثل چاپ دارد. گوشه چشمی به تحولات هنر معاصر بیاندازید. آشتی کنید. این آشتی امکان‌پذیر هست یا نه؟ شما می‌گوئید ناقد باید خط‌شناس باشد و صاحب اهلیت. سؤال ما این است که پس کار شما چیست؟ ما می‌توانیم «یای» میر را با «یای» امیرخانی مقایسه کنیم. شما چرا توضیح نمی‌دهید؟ شما که می‌گوئید میر سرآمد نستعلیق نویسان تاریخ خوشنویسی است، چرا نمی‌گوئید «یای» میر چیست؟

● در این مورد کم لطفی می‌کنید. اگر شما با ادب بیگانه بودید، می‌توانستیم یک مرتبه برای شما از مولوی بگوئیم؟ نمی‌توانستیم. چرا؟ چون ابتدا و گام به گام باید پیش بروید تا دست آخر به مولوی و عین القضاة برسیم. اگر من الان برداشتم را از «یای» میر عماد بگویم، مسلم است که شما متوجه نمی‌شوید، که من چه می‌گویم. چرا؟ چون شما اصلاً الف را ننوشته‌اید که به «یا» برسید. برای شما الف توضیح داده نشده است. مراحلی باید بگذرد تا به «یای» میر عماد برسیم؛ تازه کدام رسیدن که خود آغازی است نشأت گرفته از برداشت من و نه حقیقت ناب و محض. «یای» میر عماد حرف آخر است که کی باید بزند؟ استاد باید برای من بگوید تا من ببینم می‌فهمم یا نه؟ این به نظر من درست نیست که من خط میر عماد را برای کسی تفسیر کنم که از خوشنویسی اطلاعی ندارد. مثل این است که شما



سید محمد حسین

<p>کوشش نامہ ہندوستانی اور ہندوستانی</p> <p>آبِ حیاتِ حقیقیہ</p> <p>پہلی اور دوسری جلدیں</p> <p>پہلی اور دوسری جلدیں</p> <p>پہلی اور دوسری جلدیں</p> <p>پہلی اور دوسری جلدیں</p> <p>پہلی اور دوسری جلدیں</p>	<p>پہلی اور دوسری جلدیں</p> <p>پہلی اور دوسری جلدیں</p> <p>پہلی اور دوسری جلدیں</p> <p>پہلی اور دوسری جلدیں</p> <p>پہلی اور دوسری جلدیں</p> <p>پہلی اور دوسری جلدیں</p>
--	---

سید محمد حسین

رسال جامع علوم انسانی

بگوئید جامعه ما پزشک کم دارد. و بگوئیم آقای رئیس دانشگاه! بیائید چهار تا هنرجو را پزشک کنید! مگر می شود؟ می بایست ۱۲ سال درس خواند و ۷ سال هم در دانشگاه دوره عمومی را طی کرد تا شد دکتر عمومی. من به صورت فهرست می توانم اشاره کنم که میر علاوه بر استحکام نوشتن، توانائی بهترین ترکیب را در قطعه و چلیپا داشته. یعنی چه؟ یعنی این کلمات به قدری به جا، زیبا، درست و هماهنگ با هم حرکت کرده اند که وقتی تک سطر شده اند، این کلمه و حرف و نقطه و تمام این کشیده ها و آن دوایر و الف ها چندان زیبا هماهنگ شده اند، که برتر و بالاتری بر آن متصور نیست. اما این وظیفه شماست که برسید در کلاس هم به بچه ها می گویم که بچه ها! اگر از من سؤال نکنید، من ۱۰ درصد معلوماتم را می توانم به شما بگویم، ۹۰ درصد بقیه نهفته است و با سؤال هستی می گیرد؟ الان خط ها و آثار میر و سایر اساتید در موزه ها و نزد مجموعه داران مدفون اند. ما اجازه نداریم به این ها بنگریم. (زمانی آقای مشعشعی به گونه ای توانستند چند روز اجازه بگیرند تا ما در کتابخانه سلطنتی، مرقع گلشن و بعضی از خطوط اساتید را ببینیم، که این دیدار دیگر تکرار نشد). چرا کلهر به اصفهان می رود تا از روی خط میر مشق کند؟ برای اینکه حتی دست کلهر هم به آثار میر نرسیده است. ما دردی داریم که الان بیشتر حس می شود؛ چرا که در قدیم نقد خط نبود و اساساً روش متفاوت بود. الان است که ما احساس می کنیم باید میر را از روی خطوطش شناخت و آثارش را تجزیه و تحلیل کرد. من در این زمینه، کمی کار کرده ام ولی اندک و ناچیز است. اما عمیقاً احساس نیاز می کنم که این میر که چلیپا نوشته، برای من که می خواهم بنویسم از لحاظ فنی چه باری دارد؟ تا بعد بتوانم برای شما توضیح دهم که این هماهنگی کلمات، غایت و نهایت و عین زیبایی است. این اوج است. خیلی توانا. بی و فهم می خواهد. این قدرت اجرایی، استعدادی خدادادی و

برتابیده و برگرفته از زحمت و ریاضت است. این کاری است که میر کرده. محکمترین خط را نوشته و بیشترین فهم را در آثارش باز تابانده است، میر توانسته زیباترین قالب کلمات را عرضه کند و بهترین ترکیب ها را ارائه دهد. اینکه چه کلمه ای را بکشد، دایره را کجا قرار دهد، حتی نقطه را بگذارد یا نه یا اینکه آن را کجا قرار دهد. سیاه مشق نویسی اولین بار از میر آغاز گشت که به عنوان کاری مشخص در خوشنویسی شناخته شد. کتابت میر از لحاظ استحکام و ردیف نویسی و آن نواختی که دارد، یگانه و عظیم النظیر است. من از خط میر حتی قطعه ای هم ندارم که بدان بنگرم. جایی نیست که من بروم ۲۰ تابلو از خط میر را ببینم و با هم مقایسه کنم و یا با همسنگ های قبل و بعدش قیاس و سنجش کنم و بتوانم آنرا از نقطه نظر خودم تجزیه و تحلیل کنم تا دست کم بتوانم به هنرجوهایم تعلیم دهم. در ۱۰ هزار هنرجو حتماً ۱۰۰ نفر آدم سؤال کننده پی گیری یافت می شود. این ها هستند که چند سال دیگر به هزار تن می رسند. و از من سئوالاتی می کنند و من پاسخی جز این ندارم که بگویم باید مطالعه کنیم. چرا؟ چون زمینه اش فراهم شده و آینده روشنی را نشان می دهد.

✦ خوشنویسی در تاریخ هنر ایران، حافظ بسیاری از هنرها در دوره های مختلف بوده است؛ اگر خوشنویسی نبود ما تذهیب نداشتیم؛ اگر خوشنویسی نبود، مینیاتورهای ما از بین رفته بود؛ اگر کتابت دواوینی مثل شاهنامه یا نظامی نبود، اساساً این کتاب ها به شکل مینیاتور تصویر نمی شدند...

● ببینید! ما در قدیم نساخ زیاد داشتیم، که از روی کتاب ها نسخه برداری می کردند، اما خوشنویس کم داشتیم، و خوشنویس هایی که کارهایشان به جا مانده، اصلاً ارزشی در حد پادشاهان داشتند؛ یعنی پادشاهان، خوشنویسان را بر تارک و مرفق می نشانند و حریم صدر و قدرشان محفوظ بود. اینان با خوشنویس های معمولی که نسخه برداری می کردند، فرق داشته اند و اساساً به

اینان نمی‌توان نام خوشنویس را اطلاق کرد. من فکر می‌کنم دلیل بیگانگی و غرابت ما با آثار گذشته، عدم شناخت است؛ منتها این شناخت تنها از سوی خوشنویس نیست و باید امکانات در اختیار او قرار داد. من حتی از گذشته خودم بیگانه و دور مانده‌ام. من گلستان و حافظ را نوشته‌ام. ولی آیا نباید هزاران جلد از حافظ‌هایی که دیگران به عرضات قلم کشیده‌اند را ببینم تا بعد بر مبنای آثار مکتوب اساتید، من هم بنویسم؟ اما کار بنیادی در این زمینه از آموزش و پرورش، نضج و انسجام می‌گیرد. مسئولان باید شناخت و دلسوزی و همت داشته باشند و بس؛ البته با کمی هم بودجه، که آقایان معلمانی که می‌خواهند درس ابتدائی را تدریس کنند، مثلاً از حالا تا سه سال فرصت دارند که گواهینامه دوره خوش یا عالی را بگیرند. یا آنها را که می‌خواهند استخدام کنند، حداقل خوشنویسی را بلد باشند. ببینید! شما که می‌گوئید خط تان بد است، آیا معلمان دوره ابتدائی تان به شما خط یاد داده‌اند یا نه؟ نه، خود او هم بلد نبوده. حالا اگر معلم تان اصرار می‌کرد که خوش بنویس و خودش هم خوش می‌نوشت، مگر می‌شد که خط شما بد باشد؟ اگر ۵ سال از خط یک دانش‌آموز دبستان مراقبت می‌شد، محال بود که او دیگر بدخط گردد.

یا از لحاظ ذهنی، آموزش

لازم را می‌دید و در آموزش عملی هم، چشمش به خط خوش عادت می‌کرد و با ذهنی که از زیبایی خط پر و لبریز است به کلاس‌های بالاتر ارتقاء می‌یافت؛ و بعد هرکس که برای دیگران نامه می‌نوشت، خوش خط می‌نوشت. پس آنگاه تازه خط اساتید به شکل فاخرانه و مرصع و میناتوریش شناخته می‌شد. آن وقت محتوا و مضمون خطی را که بر دیوار، مزین می‌دیدند درمی‌یافتند و مفهوم هماهنگی و رنگ‌مرکب و کاغذ را تشخیص می‌دادند. از این روی من می‌گویم این موج، اوج گرفته و رو به اعتلا و بالندگی است تا به فضل حق

تا ۲۰ سال دیگر نتایج و کارکردش را نمایش دهد، اما بدان شرط که این حرکت از همین امروز آغاز گردد. وزارت آموزش و پرورش باید از ابتدا تا انتها را با یاری و هماهنگی انجمن خوشنویسان برتأمه‌ریزی کند. خط نستعلیق با روح ایرانی سازگار است؛ همچون شعر حافظ و سعدی و به همان لطافت. اگر ما بخواهیم چیز دیگری از خط اخذ کنیم، اساساً اصالت فرهنگی مان را نقض کرده‌ایم. بی‌خود نیست که ۵۰۰ سال است نستعلیق بوجود آمده و همچنان پابرجا مانده است. شما از همان ادبا و شعرا دو نسخه چاپ و خطی دیوان حافظ را نشان‌شان بدهید، اصلاً خیلی‌ها که با خط هم بیگانه‌اند می‌گویند آدمی رغبت خواندن نسخه حروفچینی شده را ندارد. اصلاً شعر و نستعلیق باهم عجین شده‌اند. در این زمینه خطوط نسخ و ثلث و حتی شکسته — که خواندنش دشوار است — نمی‌توانند با نستعلیق رقابت کنند. هر وقت شعر از بین رفت، ممکن است که نستعلیق هم رخت برکشد و هیا و فنا گردد. مایه نستعلیق امروز ملهم از آثار گذشتگان است و بس. استعداد و زحمات ما و کار گذشتگان، مکمل یکدیگرند. در قدیم «مُهر» زیاد می‌ساختند. این «مُهر» پایه و مایه‌ای است برای کسانی که نقاشی/خط کار می‌کنند و یا برای ما که قطعه می‌سازیم؛ یعنی همان قطعه و چلیپا و سایر کارهایی که استاد امیرخانی کرده‌اند و فی‌الجمله آثار جدیدی‌اند که هیچکس تا به امروز آن را انجام نداده است. اما اینکه ما خط را به کامپیوتر بدهیم، اصلاً محال است؛ مثل اینکه از کامپیوتر بخواهیم فکر کند. کامپیوتر به جز داده‌های ما نمی‌تواند چیز دیگری را عرضه کند که تازه باشد. کامپیوتر روح و خلاقیت ندارد و نمی‌تواند خط نستعلیق را بنویسد. سال‌ها پیش از شوروی آمده بودند تا نستعلیق را حروفچینی کنند و دست آخر این شد که ما ۵ یا ۱۰ هزارگانه کلمه می‌دانستیم، اما یک خوشنویس باید این کلمات را به هم وصل کند. خوشنویس باید حروف «لترست» را به

هم بچسباند تا یک خط نستعلیق پدیدار گردد. چاپ اساساً قابلیت رقابت با هنر را در هیچ قلمرو و پهنه‌ای ندارد. من هرگز نگران از بین رفتن خوشنویسی در این خاک پاک نیستم. چون احساس می‌کنم مردم و به خصوص باسوادها و اهل ذوق به این زیبایی نیاز دارند. اینان نیاز دارند که وقتی مطلبی گفته می‌شود به زیباترین شکل نگاهشده شود. هرچه مطلب عمیق‌تر و دقیق‌تر و شاعرانه‌تر و ادیبانه‌تر و حکیمانه‌تر، زیبایی‌اش بیشتر.

*** چگونه درباره شکسته‌نویسی و شکسته‌خوانی که ظاهراً عیار و محک‌هایی بکلی متفاوت با خط نستعلیق دارد، می‌اندیشید؟**

● خط شکسته بیشتر در این راستا بوجود آمد تا حس زیبایی‌طلبی انسان را پاسخگو باشد. فراگیری و نوشتن خط شکسته، از نستعلیق آسانتر است. البته اجرای خط نستعلیق از همه خطوط مشکل‌تر است. از نظر من و بسیاری از خوشنویس‌ها اجرای خط شکسته ساده‌تر است. اما خواندنش برای مردم مشکل‌تر است. این باعث می‌شود که خط شکسته، بیشتر به شکل خطی تریبی تلقی گردد؛ یعنی حتی فاخرتر و مجلل‌تر از خط نستعلیق است. با این اعتبار و برداشت که این نوع خط، کاری بیشتر زیناست و کمتر مفهوم‌رسان و پیام‌گذار. خط شکسته بیشتر کاری تابلویی و نمایشی است. و البته بایست و شایست که شکسته‌خوانی هم بوجود بیاید و توانایی خواندن شکسته هم پدیدار گردد؛ البته نه لزوماً تقریر همه متفرعات و اجزایش. اما اینکه وقتی بیننده‌ای، تابلوی خط شکسته‌ای را می‌بیند، بتواند مطلبی از آن را درک کند میسر نیست. چون حتی بعضی از کلمات هست که خود شکسته‌نویس‌ها نمی‌توانند بخوانند. از بس که در کش و قوس کلمات فرورفته‌اند و اصراری نداشته‌اند که خط شکسته را به گونه‌ای بنویسند که حتماً خواننده شود و طبق طبع و میل‌شان این پیچ و خم‌ها و افت و خیزها را اجرا کرده‌اند. ولی می‌تواند هم سواد

شکسته‌خوانی پدید بیاید و هم اینکه این خط به نحوی اجرا گردد که مفهوم را تا حدی برساند؛ یعنی بیننده از دیدن یک تابلوی شکسته گیج نشود و علاوه بر اینکه از آن لذت می‌برد، درکی نیز از مفهوم آن به دست بیاورد. این البته به عهده شکسته‌نویس‌هاست. و من فکر می‌کنم که نبایستی ناخوانا بودن شکسته، سدی برای پیشرفت آن باشد و یا پستی برای کوبیدنش تلقی گردد. شکسته، واقعاً شاخه‌ای است از خوشنویسی و بسیار با ارزش نیز هست؛ منتها درکش کمی مشکل است و به آموزش ویژه‌ای نیاز دارد. به هر حال هنری است که باید بدان پرداخت. چیزی نیست که طردش کنیم یا تغییرش دهیم. آنچه هست باید محفوظ باشد و در آن تکامل و پیشرفت هم صورت بگیرد که این مهم تنها از تعهد و التزام شکسته‌نویس برمی‌آید و بس. نباید از خط شکسته انتظار داشت که هر خواننده‌ای بتواند کل و تمامت قطعه را بخواند. این خط را باید به همین شکل و گونه فعلیش پذیرفت و برداشت و انتظار صحیح و به جا از آن داشت. البته باید اضافه کنم که خط شکسته نستعلیق خط دوم من است و پس از نستعلیق حس زیبایی‌طلبی و زیبایی‌آفرینی مرا ارضاء می‌کند. تنوع ترکیب و آزادی حرکت قلم در خط شکسته، خوشنویس را در تصویر و تثبیت کردن این احساسات عرفانی سیار و سرکش یاری نمی‌نماید.

مجموعه علمی و مطالعات فریبگی
جامع علوم انسانی